

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب گفته شد که اگر از ادله استفاده کردیم که یک معامله‌ای این باطل است و ضمناً هم برای شخص حقیقی و هم شخص اعتباری، خب این‌جا می‌گوییم آن معاملات اگر صادر بشود از شخص اعتباری باطل است مثل بیع ربوی یا قرض ربوی و امثال ذلک. این کلام کأن یک توهمی را در اذهان ایجاد می‌کند که حرمت وضعیه منحصر است فهم آن به مواردی که دلیل دلالت بکند بر حرمت وضعیه مستقیماً، انحصار دارد به این مورد. فلذا استدراک می‌کند می‌گوید نعم، نه، در دو مورد دیگر هم می‌توان ولو به دلالت مطابقی و صریح دلیل دلالت نکرده بر حرمت وضعی بلکه بر حرمت تکلیفی دلالت کرده، اما می‌توان حرمت وضعی را هم استفاده کرد. «نعم اذا کانت» این نعم گفتیم استدراک از آن توهمی است که از کلام قبل می‌شود «اذا کانت بعض التصرفات الاعتباریة محرمة تکلیفاً» مثل بیع «کما فی حاله ان یکون عمل الشركة التجاریة بالبضائع المحظورة التي یمنعها القانون، و قلنا بالحرمة التکلیفیة لمخالفة القوانین» مثل این‌که می‌فرمایند که فروختن یک چیزی در صورتی که عمل شرکت تجاری به یک کالاهایی باشد که محذور و ممنوع است، کالاهای ممنوعه مثل کالاهای قاچاق «التي یمنعها القانون» که قانون می‌گوید که این مثلاً متاع‌ها را نفروشید، نخرید، نقل و انتقال ندهید و قائل بشویم به حرمت تکلیفی برای مخالفت قوانین، بگوییم بله وقتی که حکومت اسلامی قانونی را وضع می‌کند و روند قانونیت آن گذرانده می‌شود مخالفت با آن حرام است، مثل همین عبور از چراغ قرمز مثلاً یا مثلاً حکومت گفت که مثلاً ماشین‌های خارجی فلان این‌ها را خرید و فروش نکنید فرض کنید، این این‌جا هم به خدمت شما عرض شود که اگر این چنین گفت «فهذه مسألة لا یتفقون علی بطلانها، و المبنى المشهور فیها هو عدم استلزام الحرمة التکلیفیة للحرمة الوضعیة» این مورد درست است حرکت تکلیفی پیدا می‌کند که ما گفتیم به حرمت تکلیفی، اما فقهاء اتفاق ندارند بر بطلان این‌جور معاملات، می‌گویند معامله انجام می‌شود نقل و انتقال حاصل می‌شود و لکن بعضی‌های‌شان می‌گویند، بعضی‌های‌شان هم می‌گویند باطل است. «و المبنى المشهور فیها» مبنای مشهور فقهاء در این مسأله عدم استلزام حرمت تکلیفی مع حرمة وضعیه است، آن‌ها

می‌گویند مستلزم نیست، مثلاً حالا گفتند فرض کنید که ماشین‌های خارجی نخرید، حالا رفت خرید این‌جور نیست که این ماشین منتقل به او نشده باشد، منتقل شده کار حرامی انجام داده، عده‌ای این‌جوری می‌گویند. خب این موارد و هم‌چنین «و لا ریب أيضاً فی أنه یمکن فهم تبعیة الحرمة الوضعیة للتکلیفیة بدلالة اللتزام إن كانت الملازمة عرفیة» بله یک جاهایی، خب این مورد گفتیم که چیه؟ این که ما از حکم تکلیفی بخواهیم حکم وضعی بفهمیم اتفاقی نیست، بعضی‌ها می‌فهمند فقهاء می‌گویند بعضی‌ها نمی‌گویند، مثلاً اموال قاچاق را بعضی‌ها می‌گویند بعضی‌ها نمی‌گویند. این مورد اول.

مورد دومی که می‌شود گفت از حرمت تکلیفی می‌شود حرمت وضعی را استفاده کرد جاهایی هست که به فهم عرف این‌جور است که اگر شارع فقط حرام تکلیفی بکند و حرام وضعی نکند به غرض نمی‌رسد و بخواهد بنیاد آن چیز را براندازد باید همان‌جور که هم تکلیفاً حرام کرد وضعاً هم حرام بکند. مثلاً فرض کنید که حالا بیع هروئین، این‌جا شارع فقط بگوید کار حرام انجام دادی ولی معامله درست است. خب خیلی‌ها ممکن است بگویند حالا معامله که درست است حالا ما مال حرام نمی‌خوریم، حالا ان‌شاء‌الله بعداً استغفار می‌کنیم یک چیزی. این شارع به آن نتیجه‌ای که می‌خواهد بگیرد که این قلع ماده بکند نمی‌رسد به آن؛ این‌جا به دلالت التزام از دلیل حرمت ممکن است استفاده کنیم در این مورد خاص که شارع که حرام فرموده است تکلیفاً، حرام وضعی را هم فرموده است که این به عهده‌ی فقیه است که به تناسب مورد و خصوصیات مورد این مطلب را بفهمد یا نه. «و لا ریب أيضاً فی أنه یمکن فهم تبعیة الحرمة الوضعیة للتکلیفیة بدلالة اللتزام» ممکن است فهم تبعیت حرمت وضعی برای حرمت تکلیفی به سبب دلالت التزام یک جاهایی ممکن است فهمیده بشود، کجا؟ «إن كانت الملازمة عرفیة» اگر ملازمه‌ای بین حرمت تلکیفی و وضعی عرفی باشد. مثل کجا که این ملازمه‌ی عرفیه وجود دارد؟ «کما لو توقف المنع من التحقق الخارجی لمفسدة کبیرة علی عدم إمضاء الشارع لأصل ذلك التصرف أيضاً» مثل این که توقف داشته باشد منع از تحقق خارجی یک مفسده‌ای، این که شارع بخواهد این مفسده در خارج محقق نشود پدیدار نشود این مفسده‌ی کبیره این توقف داشته باشد بر چی؟ بر، این «علی» متوقف به «توقف» است، توقف داشته باشد بر عدم امضاء شارع بر اصل آن تصرف را نیز، نه این که بگوید اصل تصرف درست است قبول دارم ولی حرام است. این یک راهی بالآخره باز می‌شود و به نتیجه شارع نمی‌رسد. «لأن مجرد التحريم التکلیفی لا یمنع من تحققها خارجاً» مجرد تحریم تکلیفی منع نمی‌کند از تحقق آن

مفسده‌ی کبیره در خارج «ففي هذه الموارد يُفهم البطلان الوضعي بدلالة الالتزام». حالا یکی از مثال‌های دیگرش این است که اگر مثلاً کفار هجمه کردند بر مسلمین، خب حالا این‌جا ادله‌ای که می‌گوید حرام است بیع سلاح به کفار، بگوییم نه حرمت تکلیفی فقط دارد، حرمت وضعی ندارد یعنی اگر فروختی معاملات درست است؛ خب شارع به آن نتیجه‌اش نمی‌رسد، آن نتیجه چی بود؟ این بود که آن قوت پیدا نکنند پدر مسلمین را دریاورند. حرمت تکلیفی تنها به آن غرض که آن مفسده‌ی کبیره چیه این‌جا؟ مفسده‌ی کبیره قدرتمند شدن کفار است که دارند جنگ می‌کنند با مسلمین، این مفسده‌ی کبیره است. خب حالا بگوییم که فروختن سلاح به این‌ها فقط حرمت تکلیفی دارد حرمت وضعی ندارد. این جاست که ممکن است فقیه از همان ادله‌ای که از آن استفاده‌ی حرمت تکلیفی می‌شود به دلالت التزام بگوید که دلالت می‌کند بر این‌که وضعاً هم باطل است و این معامله اصلاً باطل است. «و ببقی‌ها هنا بحث آخر و هو أن هذا الشخص الاعتباري العامل للحرام، إن أجرى عقداً أو إيقاعاً حلالاً فهل نقول بتنفيذه أو لا؟» حالا این‌جا یک بحثی است و آن این است که حالا یک شرکتی درست شده مثلاً همین طور یک بانکی درست شده اصلاً برای قرض ربوی، وام ربوی بدهد یا یک شرکتی درست شده یک کارهایی می‌کند که این کارها، اصلاً این شرکت درست شده برای این‌که نقاشی کن ذی روح را و بفروشد، بنابر این‌که بگوییم نقاشی ذی روح حرام است، حالا اگر آمد همین شرکتی که اصلاً برای این تأسیس شده کارش هم همین است اما یک کارهای حلالی، خرید و فروش‌های حلالی هم می‌کند، مثلاً پرسنلی که آن‌جا هست از پول شرکت می‌روند نهار می‌خرند برای‌شان، میوه برای‌شان می‌خرند مثلاً که دیگر نهار و فلان و این‌ها که، آیا این‌ها باطل است یا درست است؟ این معاملات‌شان چه‌جوری است؟ «و ببقی‌ها هنا بحث آخر و هو أن هذا الشخص الاعتباري العامل للحرام» این شخص اعتباری‌ای که انجام‌دهنده‌ی کار حرام است «إن أجرى عقداً أو إيقاعاً حلالاً» یک عقدی را انجام داد یا یک ایقاع حلالی را انجام داد؛ خب عقد حلال عرض کردم می‌رود مثلاً می‌رود نان می‌خرد، می‌رود گوشت می‌خرد، می‌رود غذا می‌خرند، ایقاع حلال هم مثل این‌که مثلاً یک چیزی را ابراء ذمه کرد، یک کسی مدیون به او بود ابراء ذمه کرد «فهل نقول بتنفيذه أو لا؟» آیا قائل می‌شویم به تنفیذ آن عقل یا ایقاع یا نه؟ «و سیأتی تفصیل القول حوله فی ذیل الشرط الثالث». این بحثش تو تفصیلش در ذیل شرط ثالث که در صفحه‌ی صد و سی «الشرط الثالث مشروعیه بغرض» آن‌جا می‌فرمایند این بحث را انجام خواهیم داد.

خب همان‌طور کم عرض کردم ما در این‌جا دوتا بحث داریم، یک بحث این است که اصلاً این مشروعیت العمل شرط تحقق شرط اعتباری است أم لا؟ دو این‌که آیا این معاملات و ایقاعاتی که انجام می‌دهد چه جور است؟ این بحثی که تا حالا انجام دادیم راجع به این دومی بود که این معاملاتش چه جوری است که گفتیم معاملاتش اگر از دلیل استفاده کردیم که حرمت وضعیه دارد برای آن هم حرمت وضعیه دارد، اما اگر استفاده نکردیم خب نه حرمت وضعی ندارد مگر استدراک کردیم در دو مورد، یک مورد این است که بحسب قوانین کشور اسلامی یک چیزی ممنوع شده و قائل بشویم به این‌که ملازمه دارد حرمت وضعی یا یک مواردی که می‌دانیم که آن مفسده‌ای که شارع می‌خواهد از بین برود و محقق نشود در خارج، این نمی‌شود الا به این‌که حرمت وضعی هم قرار بدهد. البته من این‌جا فقط یک نکته‌ای اشاره می‌کنم، ببینید در آن مواردی که ما حالا گفتیم که بدانیم که غرض شارع غرضی است که بدون آن انجام نمی‌شود آیا این مدلول التزامی دلیل حرمت تکلیفی است یا خودش نه، به رأسه نه مبنای التزامی آن است بلکه برأسه ما چون می‌دانیم این‌جا شارع مقصدش این است که آن در خارج محقق نشود و این نمی‌شود الا به این‌که حکم حرمت وضعیه جعل بکند کشف می‌کنیم که شارع این حکم را دارد نه این‌که این مدلول التزامی او باشد. کسی ممکن است این‌جا این شبهه را بکند. حالا ایشان می‌فرماید نسبت به این مقام که آیا اصل این شخص اعتباری در این صورت که عملش عمل غیر مشروع است، آیا پا می‌گیرد اصلاً یا اصلاً پا نمی‌گیرد؟ این احتیاج دارد به این‌که دقت کنیم در ادله‌ی تحقق شخص اعتباری، بحسب ادله جواب این سؤال مختلف می‌شود. «و جمیع ما تقدّم حتی الآن» آنچه که گذشت تا حالا از وقتی که وارد بیان الشرط الثانی شدیم «کان یدور حول إمضاء تصرفاته» این در اطراف و بررسی امضاء تصرفات شخص اعتباری بود، یعنی تصرفاتش چه جور است؟ «أما ما یهمنا مما یتصل بهذا الشرط فهو» اما آن چیزی که مورد اهتمام ما هست از مطالبی که مربوط می‌شود به این شرط «فهو» پس آن این مطلب است که «هل أن إمضاء نفس الشخص الاعتباری بغض النظر عن إمضاء تصرفاته، منوط بمشروعیه عمله أو لا؟» اصلاً خود شخص اعتباری و امضاء شخص اعتباری از طرف شارع به غرض نظر از امضاء تصرفاتش که حالا امضاء می‌کند یا نمی‌کند، این منوط هست اصل شخص اعتباری و امضاء شخص اعتباری به مشروعیت عملش یا نه؟ که همین‌طور که عرض کردم اصلاً وقتی یک بانکی دارد تشکیل می‌شود برای قرض ربوی اصلاً این بانک به نظر شارع و از نظر شرعی وجود اعتباری پیدا می‌کند

یا اصلاً وجود اعتباری پیدا نمی‌کند؟ این یک بحثی است غیر از بحث این که حالا ربایی که می‌دهد چطور است، کارهایی که می‌کند چطور است، آن‌ها تصرفاتش است. «فعلى القول بالشرطية» اگر ما قائل به شرطیت بشویم، یعنی بگوییم چی؟ یعنی بگوییم این که عمل مشروع باشد این شرط در تحقق امضاء شخص اعتباری است، اگر این را گفتیم «لا یُضی مثل هذا الشخص من أصله» این شخصی که عملش غیر مشروع است اصلاً از بنیاد این امضاء نمی‌گردد. اصلاً کأن لم یکن است مثل این که اصلاً وجود پیدا نکرده. «و لهذا» آن وقت نتیجه‌اش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که اگر یک کسی آمد اموالی را تخصیص داد به این بانک، به این شخص اعتباری اصلاً چنین تملیکی محقق نمی‌شود. مثل این که یک کسی بیاید بگوید آقا من این اموالم را دادم به پسر فلانی که اصلاً فلانی پسر ندارد. خب وقتی پسر ندارد اموالم را دادم به او موضوع ندارد. این جا هم همین جور است؛ اگر این شخص اعتباری اصلاً تحقق ندارد به خاطر این که شرط تحققش محقق نیست، اگر اموالی را برای او قرار دادند این اموال ملک او نمی‌شود چون سالبه بانتفاء موضوع است. «و لهذا» و به خاطر این عدم امضاء این شخص اعتباری بنیاداً و اصلاً «إن خُصت أموال لمثل هذه الشركة فی بدء تأسيسها» اگر تخصیص داده بشود اموالی برای مثل این جور شرکت‌ها در ابتدای تأسیسش. «فلا مملکة للشركة لهذا الأموال». مملکة درست است «فلا مملکة للشركة لهذا الأموال» آن شرکت ملکیتی برای این اموال پیدا نمی‌کند «و كذلك إن اشتری أو استؤجر مکان لها» حالا آمدند به خدمت شما عرض شود یک جایی را خریدند برای این شرکت یا یک جایی را اجاره کردند برای این شرکت، این‌ها هم «فالمعاملة باطلة شرعاً و لا حق للشركة فیها». این معامله باطل است شرعاً و آن شرکت حقی ندارد در این معامله، چرا؟ چون اصلاً وجود ندارد سالبه بانتفاء موضوع است، برای کی اجاره کردی؟ برای کی خریدی؟ خب بعد می‌فرماید: «یرتبط هذا البحث بماهیة دلیل الاعتراف الشرعی بالشخص الاعتباری» می‌فرمایند که داوری درباره‌ی این مطلب که آیا مشروعیت عمل شرط برای اصل امضاء شخص اعتباری هست یا نیست این مرتبط می‌شود به ماهیت آن دلیلی که اعتراف شرعی به شخص اعتباری از او استفاده می‌شود. «فنقول» حالا بر اساس آن دلیل باید محاسبه کنیم. یکی از ادله چی بود؟ یکی از ادله‌ی این که اقامه می‌کردیم برای این که شارع اعتراف نموده است به شخص اعتباری مسأله‌ی اختلال نظام بود. اگر این دلیل را بپذیریم، البته آن جا مباحثی بود دیگر ان قلت‌هایی داشت، حالا اگر پذیرفتیم که دلیل مشروعیت... می‌گوییم آقا اگر شارع امروز بگوید من بانک را قبول ندارم

اختلال نظام لازم می‌آید چون تمام زندگی بشر الان وابسته‌ی به این بانک شده، هیچ‌کسی پول دستش نمی‌آید معمولاً الا این‌که از بانک خارج بشود. یا مردم قرض می‌روند می‌گیرند، وام می‌گیرند خب از بانک، از کجا می‌روند وام می‌گیرند؟ معمولاً از بانک‌ها وام می‌گیرند، خب بعد این پول اگر مال آن‌ها نمی‌شود وقتی این وام باطل باشد بعد می‌روند با آن مصالح می‌خرند، خانه درست می‌کنند نمی‌دانم حقوق می‌دهند چه می‌کنند همه‌ی این‌ها مشکل پیدا می‌کند. از این اختلال نظام کشف می‌کنیم که شارع قبول کرده. اگر دلیل‌مان این باشد جواب این است که با این دلیل نمی‌توانیم شخص اعتباری‌هایی که عمل‌شان عمل غیر مشروع است اثبات کنیم، چرا؟ برای این‌که اگر این‌ها را حذف کنیم که اختلال پیدا نمی‌شود، چون شخص‌های اعتباری‌ای که عمل‌شان مشروع است به حدی هست که نظام را برپا کند و اختلالی ایجاد نشود، از حذف این‌ها که اختلاف نظام پدید نمی‌شود. «فنقول: إن كان الدليل هو المحاذير اللازمة كاختلال النظام من عدم الاعتراف» اگر دلیل این باشد «فبالالتفات إلى ارتفاع هذه المحاذير بإمضاء الأشخاص المتصدین للأعمال المشروعة و إمضاء تصرفاتهم، لا يمكن إحراز إمضاء الأشخاص المتصدین للأعمال اللامشروعة» با التفات به این‌که این محاذیر به سبب امضاء اشخاصی که تصدی‌کننده‌ی اعمال مشروع‌ه هستند و شارع هم امضاء نموده تصرفات آن اشخاص را، با توجه به این جهت، چون دیگر کار مردم راه می‌افتد و اختلال نظامی پیش نمی‌آید «لا يمكن احراز امضاء» اشخاصی که تصدی اعمال لا مشروع‌ه هستند. «أن المقدمار المتیقن من هذا الدلیل اللبی هو إمضاء أولئك الأشخاص المتصدین للأعمال المشروعة». چون مقداری که متیقن است از این دلیل لیبی که دلیل اول دلیل لفظی نبود، این بود که اختلال نظام لازم می‌آید، عقل هم حکم می‌کند به این‌که اختلال نظام قبیح است و شارع هم قبول ندارد این است دلیلش. خب این قدر متیقنش کجاست؟ آن‌جایی است که اگر شارع قبول نکند اختلال نظام لازم می‌آید. حالا این‌جا اگر شارع قبول نکند که این شخص‌های اعتباری‌ای که اعمال غیر مشروع دارند را قبول نکند، خب این‌جا اختلال نظام لازم نمی‌آید چرا؟ برای این‌که شخص‌های اعتباری‌ای که اعمال‌شان مشروع است فراوان است، با او کارها انجام می‌شود. خب پس اگر دلیل آن باشد نتیجه این می‌شود. «و إن كان الدلیل هو عدم تضييع حقوق المسلمین» اما اگر دلیل ما عدم تضييع حقوق مسلمین باشد که این یک تفصیلاتی دارد که گمان می‌کنم برای جلسه‌ی بعد بگذاریم بهتر است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

درس خارج فقه معاصر آیت‌الله شب‌زنده‌دار

درس شخص اعتباری، جلسه 78

پایان